

## علامه طباطبایی و انقلاب اسلامی؛ پاسخی به یک بهتان تاریخی

سهراب مقدمی شهیدانی

### مقدمه<sup>۱</sup>

یکی از شگردهای نخ‌نماشده ضدانقلاب و عوامل بی‌آبروی امریکا در تقابل با امام و انقلاب اسلامی آن است که تلاش می‌کنند با ابزار تحریف و دروغ به تولید ادبیات علیه انقلاب اسلامی بپردازند. در این مشی و مسیر باطل، تحریف رجال مشهور معاصر بیشتر مورد استفاده این طیف قرار می‌گیرد و آنان سخنان سست و ادعاهای واهی خود را از زبان برخی بزرگان بیان می‌کنند تا در ذهن و ضمیر مخاطبان نفوذ کنند.

تحریف علامه طباطبایی توسط عناصر ضدانقلاب خارج‌نشین و دنباله‌های داخلی آنها نیز در همین چهارچوب قابل تحلیل است.

در این نوشتار ضمن نقد ادعاهای دروغین محسن کدیور در مورد علامه طباطبایی، به افشای بهتان بزرگ وی به مرحوم علامه می‌پردازیم.

۱. در مراحل مختلف تدوین این مقاله، جمعی از فضلا و فرهیختگان متذکر نکات و متحمل زحماتی شدند که بدین‌وسیله از همه آنان و به‌طور خاص از فاضل ارجمند آقای محمدعلی افضلی تقدیر و تشکر می‌نمایم.





علامه طباطبایی از عالمان دینی برجسته در دنیای معاصر است که نقشی بی‌بدیل در ترویج تفسیر و فلسفه در حوزه‌های علمیه شیعه و مهم‌تر از آن «تشکیل پایگاه فکری تهاجمی علیه میانی و مسالک انحرافی»<sup>۱</sup> داشته است و مجاهدت‌های خاموش ایشان در تولید آثار فاخر علمی و تربیت شاگردان اندیشمند و مهذب تجلی یافته است. نکته محوری در آثار علامه طباطبایی، توجه به جامعیت دین و ابعاد مختلف معارف دینی است که محصول تلاش‌های آن اندیشمند برای روزآمدسازی معرفت دینی بوده است. بی‌شک توجه به ابعاد اجتماعی و سیاسی معارف دینی از نقاط غیر قابل اغماض در حیات فکری ایشان است. اندیشه‌های او در باب حکومت اسلامی که به دو زبان فارسی و عربی قلمی گشته، سال‌ها پیش از آغاز نهضت امام خمینی ارایه شده؛ چنان که این دغدغه در مجموعه گران‌سنگ *المیزان* نیز عیان و قابل مشاهده است.

علامه طباطبایی نه تنها در ساحت اندیشه‌ورزی به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی اسلام توجه داشت بلکه در میدان عمل نیز، به قدر توان مہیای انجام وظیفه بود. حمایت صریح و روشن از آرمان فلسطین تا حضور فعال در برخی از تحولات انقلاب اسلامی، خصوصاً امضای برخی اعلامیه‌های جریان‌ساز، از آن جمله است.<sup>۲</sup> با این همه، علامه طباطبایی نیز همچون برخی دیگر از بزرگان معاصر حوزه، در کوران مبارزات اسلامی به رهبری امام خمینی، پاسبانی از مرزهای ایدئولوژیک را تکلیف اصلی خود می‌دانست و به مقتضای حضور در خط مقدم مبارزه فرهنگی، در برخی از میدان‌های معمول در مبارزه سیاسی غایب بود. مهم آن است که حضور در جبهه فرهنگی به معنای نفی ارزشمندی مجاهدت در جبهه سیاسی نبوده و این تفاوت‌ها تنها به استناد تعیین اولویت‌هاست.

صد البته تقویت فرهنگ دینی جامعه ایرانی و دفاع از مرزهای ایدئولوژیک، در ذات خود به مثابه مقابله با راهبردهای اسلام‌ستیزانه رژیم طاغوت و به معنای بسط دادن اسلام ناب تلقی می‌شد. از آنجا که دستگاه پهلوی در تدارک محو اسلام عزیز از صفحه ایران بود، باید کارنامه مجاهدت‌های فکری - فرهنگی مرحوم علامه را نیز در جهت تقابل با رژیم شاه ارزیابی کرد و از سویی در همگرایی حداکثری با آرمان‌های انقلاب اسلامی دانست. اگرچه این سنخ فعالیت‌ها را شاید نتوان مستقیماً از جنس مبارزات سیاسی قلمداد کرد.

نکته اساسی در تحلیل تاریخ انقلاب اسلامی آن است که نباید به صرف عدم حضور شخصی در خط مقدم مبارزه سیاسی، او را ضد مبارزه نامید، چنان که درباره مبارزان سیاسی

۱. اشاره به سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای ستاد برگزاری کنگره بین‌المللی بزرگداشت علامه طباطبایی، ۱۴۰۲/۸/۱۷.

۲. رک: سید حمید روحانی، *نهضت امام خمینی*، دفتر اول، ص ۳۲۷-۳۲۳ و ۶۶۹-۶۶۸.

نمی‌توان به عکس آن حکم کرد. بی‌شک حضور اجتماعی و اثرگذاری بر جامعه از شیوه‌های گوناگونی برخوردار است که تا حدود زیادی تابع شخصیت، توانایی و نوع بینش افراد است. این اختلاف تا سال‌ها در سیره و فعالیت‌های بزرگانی چون شهید مطهری و شهید بهشتی قابل مشاهده است. به تصریح مقام معظم رهبری از نیمه دوم دهه چهل، برخی روحانیان سیاست‌اندیش

علامه طباطبایی نه تنها در ساحت اندیشه‌ورزی به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی اسلام توجه داشت بلکه در میدان عمل نیز، به قدر توان مہیای انجام وظیفه بود. حمایت صریح و روشن از آرمان فلسطین تا حضور فعال در برخی از تحولات انقلاب اسلامی، خصوصاً امضای برخی اعلامیه‌های جریان‌ساز، از آن جمله است

و مبارز معاصر مانند شهیدان بهشتی و مطهری، اولویت را در مبارزه فرهنگی (روشنگری دینی و فکری) تشخیص داده بودند و از این رو در خط مقدم مبارزه سیاسی حضور چشم‌گیری نداشتند. این در حالی است که در مقابل این عده، زبیدگانی چون شخص مقام معظم رهبری و برخی دیگر از روحانیان مبارز برای فعالیت و مبارزه سیاسی اهمیت زیادی قائل بودند، و به موازات جبهه فرهنگی، در این جبهه نیز به مبارزه می‌پرداختند!

تحلیل تاریخی شخصیت علامه طباطبایی و ارزیابی فعالیت‌های ایشان نیز باید با همین مناسبت صورت گیرد. ایشان که به عنوان یک مجتهد دغدغه‌مند، حضور در سنگر مبارزه فرهنگی را تکلیف خود تشخیص داده و اولویت فعالیت‌های خود را در عرصه فرهنگ قرار داده، از این طریق به پاسبانی از باورهای اصیل مذهب همت گمارده و ضمن تربیت شاگردان انقلابی، به تبیین اندیشه‌های بنیادین اسلامی در ابعاد مختلف سیاسی و اجتماعی همت گمارده است. زندگی زاهدانه علامه طباطبایی و امتناع از برخورداری از مواهب دولت طاغوت، شاهد صدقی است بر این مدعا که آن بزرگوار در تمام عمر با برکت خویش جز عمل به وظیفه شرعی، داعی و دغدغه دیگری نداشته است. شگفتا که به چنین مرد الهی، بهتان مقابله با حکومت برآمده از اسلام ناب زده شده و نسبت ناروای تقابل با ولی فقیه و بزرگ‌مردی چون امام خمینی در حق او روا داشته شده است!!

نسل جدید باید بداند اتهامات واهی و تاریخ‌سازی‌های بی‌پشتوانه که این روزها از جانب برخی عناصر بی‌اصالت و فاقد اعتبار ترویج می‌گردد، کاملاً برخلاف ارتکازاتی است که بزرگان حوزه علمیه از آن مرد خدا در ذهن و ضمیر خود نشانده‌اند. کسانی که با شخصیت،

۱. خون دلی که لعل شد (خاطرات حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای از زندان‌ها و تبعید دوران مبارزات انقلاب اسلامی)، محمدعلی آذرشب (گردآورنده)، ترجمه محمدحسین باتمان غلیچ، تهران، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۵۷-۵۶.





مرام و مسلک علامه طباطبایی کمترین آشنایی دارند بر دروغ بودن مدعیات طرح شده توسط این طیف کاملاً واقف هستند، و در این میان تنها باید درباره انگیزه این دروغ پراکنی‌ها به تأمل نشست. این که سال‌ها نام علامه طباطبایی در میان علاقه‌مندان و یاران انقلاب اسلامی با بزرگی و شکوه برده شده و بزرگان انقلاب اسلامی همواره در تکریم و تعظیم شخصیت او از هیچ اقدام ممکن فریاد نکرده‌اند، این که شاگردان و تربیت‌یافتگان محضر وی همگی از اساطین مبارزه در سال‌های پیش از انقلاب بودند و مناصب جمهوری اسلامی در نظام سیاسی پس از انقلاب را عهده‌دار بودند، اینکه او در طریقت و سلوک با رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی هم‌سو و هم‌گام بود، همگی از محکمت شخصیت علامه طباطبایی و رابطه او با انقلاب و اهالی انقلاب حکایت دارد، حال چه شده است که مشتکی رجاله سعی دارند تا خاک بر آن چهره نازنین پیاشند و بذریه در اذهان نورسیدگان نهند، خود مسئله‌ای است که بی‌تأمل به پاسخ آن می‌توان دست یافت.

ما در این نوشتار با طرح تفصیلی برخی از مهم‌ترین ادعاهای تاریخی پیرامون مرحوم علامه طباطبایی، به دنبال آن هستیم که غبار تحریف از چهره و جیه ایشان برداریم و نسل پرشش‌گر جدید را با شخصیت و سلوک اجتماعی و برخی اندیشه‌های علامه به اجمال آشنا سازیم. البته که این مباحث تا حدود زیادی برای اثبات تحریف‌گری‌ها و تاریخ‌سازی‌ها و بی‌اساس بودن مباحث مطرح شده توسط این عناصر معلوم‌الحال کافی خواهد بود.

### اتهامی واهی علیه علامه طباطبایی

نقطه آغاز برخی تحریف‌گری‌ها علیه مناسبات علامه طباطبایی و انقلاب اسلامی این جمله است: «اولین شهید این انقلاب، اسلام بود» و از این رو، محور یادداشت پیش رو نیز درباره همین جمله خواهد بود.

جمله مزبور به علامه طباطبایی نسبت داده شده و با رویکردی جزم‌گرایانه آن را نظر نهایی وی [علامه] درباره انقلاب ۱۳۵۷ و جمهوری اسلامی قلمداد کرده‌اند. این جمله برای برخی جریانات و جناح‌ها مبدأ تحلیل به حساب می‌آید، و با تکرار همین جمله آن را دلیل بر تفاوت منظر بنیادین علامه طباطبایی با امام خمینی در تحولات اجتماعی تلقی کرده‌اند. آنها در نهایت چنین نتیجه می‌گیرند که علامه طباطبایی هرگز جزء حامیان انقلاب ۵۷ یا پشتیبانان نظام جمهوری اسلامی قرار نمی‌گیرد. در میان تولیدات تحریف‌آمیز، در چهار یادداشت تلاش شده تا علامه طباطبایی به اصطلاح «عالمی ضد انقلاب» معرفی شود که محور مقاله حاضر، نقد آن چهار یادداشت خواهد بود. عناوین و تاریخ انتشار این یادداشت‌ها

به قرار ذیل است:

یادداشت اول: اولین شهید این انقلاب، اسلام بود / ۱۳/۶/۱۳۹۵

یادداشت دوم: چرا اولین شهید این انقلاب، اسلام بود؟ / ۱۵/۶/۱۳۹۵

یادداشت سوم: این انقلاب یک شهید دارد، و آن هم اسلام است / ۲۱/۶/۱۳۹۵

یادداشت چهارم: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن

اسلام بود / ۲۴/۸/۱۳۹۵

اما پرسشی که به ذهن هر خواننده منصفی خطور می کند آن است که سند این جمله چیست؟

پرسش از منبع روایت از اولیات مطالعات تاریخی است که اعتبارسنجی داده‌های تاریخی را رقم می‌زند. تاریخ‌نگار می‌تواند گاه بر اساس مشاهده یک واقعیت، به روایت و تحلیل آن پردازد و گاه از طریق شنیدن از دیگرانی که آن را مشاهده کرده‌اند، بدیهی است و وسایط شنیدن می‌توانند متعدد باشند. همچنین، دیدن یک متن مکتوب نیز در حکم شنیدن خواهد بود.

پیش از ورود به نقد این تاریخ‌سازی بی‌پشتوانه، ذکر چند نکته ضروری است:

۱. علامه طباطبایی با رژیم سلطنتی شاهنشاهی مخالف بود و هرگز با آن رژیم رابطه‌ای نداشت و آنچنان از رابطه با رژیم بر حذر بود که از قبول دکتری افتخاری نیز سر باز زد. همچنین آن بزرگمرد در برخی برهه‌ها به قدر مقدور خود، با انقلاب اسلامی نیز همراهی و هم‌سویی داشته است. در اینجا بار دیگر تأکید می‌شود که بنا به اذعان بسیاری از نزدیکان و شاگردان علامه طباطبایی، ایشان به خاطر مشی و روحیات خاص خویش، اغلب از مسائل سیاسی به دور بودند و تنها در شرایطی که ضرورت اقتضاء می‌کرد، در این عرصه ورود می‌کردند.

۲. هدف از ارایه این یادداشت بررسی فکر و اندیشه سیاسی علامه طباطبایی نیست و ما در این مجال صرفاً به این سؤال پاسخ خواهیم داد که آیا انتساب جمله «اولین شهید این انقلاب، اسلام بود» به علامه طباطبایی، قابل اثبات است یا این که جریانات انحرافی با تقلای بی‌اساس، به خاطر‌سازی از طریق مصادری مجهول پرداخته و از این راه، تنها به دنبال مقاصد سیاسی خود هستند.

۳. ادعای ابتدایی این بود که جمله مزبور پس از شهادت شهید قدوسی (۱۴ شهریور ۱۳۶۰) بیان شده است. از این تاریخ تارحلت علامه طباطبایی (۲۴ آبان ۱۳۶۰) حدود ۷۰ روز فاصله است. مطالب تاریخی این نوشتار بر این بازه زمانی متمرکز است و با مطالعه موشکافانه و بررسی‌های پیرامونی، احتمال انتساب این جمله به علامه طباطبایی ارزیابی خواهد شد.

۴. از زمان انتشار خاطره مزبور تاکنون، مصاحبه‌ها و تکذیب‌های گوناگونی از جانب





خانواده شهید قدوسی منتشر شده است. همچنین، ناقل این جمله، که یادداشت‌های چهارگانه وی مورد نقد قرار خواهد گرفت، خود به اشتباهاتش در بیان خاطره اعتراف کرده و در یادداشت‌های بعدی دست به تغییر و تبدیل مدعای خود زده است. این تغییرات و تهافت‌ها که مورد اعتراف و التفات ناقل بوده، به صورت خلاصه‌وار در جدول ذیل درج می‌گردد:

یادداشت اول	یادداشت دوم	یادداشت سوم	یادداشت چهارم
زمان خاطره	چند روز بعد از ۱۴ شهریور	اواخر شهریور (دو ماه قبل از وفات)	اواخر شهریور (کمتر از دو ماه قبل از وفات)
مکان خاطره	منزل علامه طباطبایی	منزل علامه طباطبایی	منزل ییلاقی طباطبایی ذوالمجد قمی در روستای جابان دماوند
راوی	۱. محمدحسین قدوسی ۲. سید مصطفی محقق داماد (نقل شفاهی)	۱. محمدحسین قدوسی (تکذیب کرد) ۲. سید مصطفی محقق داماد (نقل شفاهی)	۱. محمدحسین قدوسی ۲. سید مصطفی محقق داماد (یادداشت شفاهی مکتوب شده) ۳. مرحوم حکیمی ۴. دو نفر که هیچ اسم و نشانی از آنها ارایه نمی‌شود و مجهول مطلق هستند.
حضار	اعضای ارشد قوه قضاییه	اعضای ارشد قوه قضاییه	۱. علی محمد طباطبایی ذوالمجد قمی ۲. عیسی سپهبدی ۳. محمد تقی فلسفی ۴. سید مصطفی محقق داماد

جدول فوق بر اساس ادعاهای پراکنده کدیور تنظیم شده و غرض از آن، نشان دادن تناقض‌گویی‌ها و ادبیات مبهم اوست.

به تصریح مقام معظم رهبری از نیمه دوم دهه چهل، برخی روحانیان سیاست‌اندیش و مبارز معاصر مانند شهیدان بهشتی و مطهری، اولویت را در مبارزه فرهنگی (روشنگری دینی و فکری) تشخیص داده بودند و از این رو در خط مقدم مبارزه سیاسی حضور چشم‌گیری نداشتند

گفتنی است این موارد غیر از اشکالات تاریخی است که ناقل آن جمله مجعول مرتکب شده و به آن اعتراف نکرده است. این دسته از اشکالات و اغلاط نیز در آخر متن در قالب جدولی مستقل ارایه خواهد شد.  
۵. مقاله انتقادی خود را در پنج محور پی

می‌گیریم:

۱. راوی

۲. زمان

۳. مکان

۴. حاضران

۵. محتوا

## محور اول: راوی خاطره

در یادداشت‌های نخست برای خاطره مورد نظر دو راوی ذکر می‌شود: راوی اول محمدحسین قدوسی است و راوی دوم سید مصطفی محقق داماد. اما در یادداشت سوم راوی سومی هم پیدا می‌شود که مرحوم محمدرضا حکیمی باشد. در یادداشت چهارم ناقل این خاطره، دست آخر به دو راوی مجهول‌الهویه، بدون ذکر رسم و نام نیز استناد کرده است. از بین پنج راوی ذکر شده، دو راوی آخر نیاز به بررسی ندارد چراکه مجهول مطلق‌اند و در هیچ تحقیقی استناد به چنین راویانی اعتبار ندارد! اما سه راوی دیگر که مورد استناد کدیور قرار گرفته، در این یادداشت مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### راوی اول: محمدحسین قدوسی

ناقل آن خاطره در یادداشت اول خود، به نقل از محمدحسین قدوسی (فرزند شهید قدوسی و نوه دختری علامه طباطبایی) مدعی شده چند روز پس از شهادت آیت‌الله قدوسی (داماد علامه طباطبایی و دادستان کل انقلاب اسلامی) در نیمه (چهاردهم) شهریور ۶۰، علامه این جمله را در منزل خود و در جمع گروهی از اعضای ارشد قوه قضایه بیان کرده است!<sup>۱</sup>  
محمدحسین قدوسی که یکی از منابع مورد ادعا بود تنها یک روز پس از انتشار یادداشت اول کدیور و به تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۹۵، به طور کلی انتساب نقل این جمله به خود را تکذیب

1. kadivar.com- ۱۳۹۵/۶/۱۳





نقطه آغاز برخی تحریف‌گری‌ها علیه مناسبات علامه طباطبایی و انقلاب اسلامی این جمله است: «اولین شهید این انقلاب، اسلام بود» و از این رو، محور یادداشت حاضر نیز درباره همین جمله بود. جمله مزبور به علامه طباطبایی نسبت داده شده و با رویکردی جزم‌گرایانه آن را نظر نهایی وی [علامه] درباره انقلاب ۱۳۵۷ و جمهوری اسلامی قلمداد کرده‌اند

کرد و در ادامه، ماجرای روایت شده را بر خلاف واقع دانست. پس از این تکذیبیه، محسن کدیور با اضطراب قلم و پریشان‌گویی یادداشت دوم خود را در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۹۵ منتشر کرد. پس از این یادداشت، محمدحسین قدوسی در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۹۵ برای بار دوم مطالب نقل شده توسط وی را مجدداً تکذیب کرد. در مقابل، راوی خاطره مخدوش محل بحث، در یادداشت سوم خود سعی کرد تا به تکذیب

محمدحسین قدوسی پاسخ دهد. او در یادداشتی که در تاریخ ۲۱ شهریور منتشر کرد با درج مطالبی به نقل از کتاب عقلانیت جعفری مرحوم حکیمی، به زعم خود به تکذیب دوم محمدحسین قدوسی پاسخ داد. او بعد از اینکه دو بار به تکذیب نواده علامه طباطبایی پاسخ داد، در نهایت مدعی شد که «خانواده علما متولی افکار آنها نیستند»، و لابد تا قبل از این، خانواده علما متولی نشر افکار آنها بوده‌اند! بماند که راوی این خاطره مخدوش و هم‌قطاران وی، خود بارها در یادداشت‌هایی که درباره علما نوشته‌اند، به افراد نزدیک و خانواده آنها استناد کرده‌اند.<sup>۱</sup>

یکی از مهمترین دلایل محمدحسین قدوسی برای رد ادعای کدیور آن است که علامه طباطبایی در روزهای شهادت شهید قدوسی، در شرایطی نبود که خبر شهادت نزدیکان را به او بدهند و اطرافیان همیشه از این جهت مراقب بودند.

یادداشت چهارم، که در راستای تثبیت آن خاطره مخدوش بود، به بهانه سالگرد ارتحال علامه طباطبایی در ۲۴ آبان ۱۳۹۵ منتشر شد. او بعد از چهل روز تقلای بی‌فایده برای دفاع از خاطره‌ای موهوم، تصریح کرد که مکان و زمان و حاضران جلسه را اشتباه گفته است؛ و این یعنی که او خاطره‌ای نقل کرده که راویان آن، به کلی منکر آن هستند، و خود او نیز به اشتباه بودن تمام جزئیاتی که ذکر کرده واقف است. کدیور پس از تکذیب محمدحسین قدوسی، مجبور به پاسخ‌گویی شد و برای رد سخنان او به دو خاطره استناد کرد. مادر ادامه، هر یک از این دو خاطره و وجه استناد را خواهیم آورد و رد آن را ذکر خواهیم کرد.

خاطره اول مربوط به دختر علامه طباطبایی، خانم نجمه سادات طباطبایی است. ایشان که همسر شهید قدوسی هستند خاطره خود از ماجرای شهادت همسرشان را چنین نقل می‌کنند:

۱. رجوع کنید به یادداشت‌های تحریف‌آمیز او درباره آقای آذری قمی.





یادم می‌آید که شهادت شهید بهشتی را اصلاً به ایشان (علامه طباطبائی) خبر ندادیم. حتی زمان جنگ خانمشان می‌گفتند که یک شب تیراندازی کردند، حاج آقا گفتند: این دشمنان تا بچه‌های مرادانه دانه نکشند دست بر نمی‌دارند. همسرشان به ایشان گفتند: بچه‌هایتان کی هستند؟ ایشان زیر لب گفتند: بهشتی، مطهری و... و بعد ادامه ندادند. خانمشان می‌گفتند: ایشان هم حواسشان به همه چیز جمع است و همه چیز را می‌دانند.

زمان شهادت شهید قدوسی من سیاه تن کرده بودم و قم رفتم. علامه هیچ نرسیدند که چرا سیاه پوشیدم، چون یادم می‌آید زمان شهادت پسر م، [علامه] به من گفتند که سیاهت را در بیاور، آقای قدوسی ناراحت می‌شود. خلاصه ما قم رفته بودیم، بچه‌ها داخل اتاق بازی می‌کردند، در را باز کردند و به همسرشان اشاره کردند که بیاید. خوشبختانه ارتباط ما با ایشان [خانم علامه] خوب بود. ایشان رفتند و برگشتند، و بعد به من گفتند: می‌دانید حاج آقا چه به من می‌گفت؟ من گفتم: خیر، ایشان گفتند که علامه گفت: این جواد و جمیله (دو فرزند کوچک من و آقای قدوسی در آن زمان) امانتی‌های خدا هستند، خیلی مراقبشان باشید. متوجه شدید؟ گفتم: بله. همسرشان می‌گفت: ایشان همه چیز را می‌دانند. با اینکه شهادت شهید قدوسی را هم به ایشان نگفته بودیم، ما به خیال خودمان نمی‌گوییم اما ایشان همه چیز را می‌دانستند، چون یک طوری این حرف را زده بودند که اینها با بچه‌های دیگر فرق دارند. این هم دقیقاً پس از شهادت شهید قدوسی بود.

راوی خاطره مخدوش، بعد از ذکر این خاطره می‌نویسد:

بنابر این برای دختر آقای طباطبائی و مادر محترم محمد حسین [قدوسی] این نکته محرز بوده است که علی‌رغم این که خانواده خبر ترور و کشته شدن بهشتی و قدوسی را به آقای طباطبائی نداده بودند، اما ایشان موضوع را فهمیده بود.<sup>۱</sup>

با دقت در خاطره خانم نجمه سادات طباطبائی، می‌توان به میزان آشفتگی استدلال‌هایی برد که ما در ادامه بدان می‌پردازیم:

۱. این که همسر علامه طباطبائی گفته است: «حواس‌شان به همه چیز جمع است و همه چیز را می‌دانند» به این معنا نیست که ایشان از تک‌تک جزئیات امور، خبر دارند یا از اخبار

1. Kadivar.com- ۱۳۹۵/۶/۱۵



پیدا و پنهان مملکت باخبرند، بلکه به قرینه جمله سابق (این دشمنان تا بچه‌های مرا...)، معلوم می‌شود منظور این است که در این حد حواس‌شان جمع است که دشمنان قصد ترور شاگردان ایشان را دارند، اما این که در چه زمانی این اتفاق خواهد افتاد، یا اگر این اتفاق افتاد، ایشان از چه طریقی باخبر می‌شوند دلالتی ندارد، و این که مرحوم علامه از راه‌های غیب یا از راه‌های غیر متعارف از این امور باخبر شده‌اند نیاز به دلیل روشن و واضحی دارد.

۲. این که علامه طباطبایی نسبت به نوه‌های خودشان توصیه‌ای داشتند نشان از حسن نظرات ایشان بر آنهاست و دلالتی بر باخبر بودن ایشان از شهادت مرحوم آیت‌الله قدوسی ندارد، و این که راوی محترم از این جمله برداشت کرده که مرحوم علامه طباطبایی از اصل شهادت باخبر شده‌اند، حدس خود اوست و قرائن خبر دلالتی در این زمینه ندارد.

۳. این که علامه طباطبایی طوری سخن گفته‌اند که گویی «اینها با بچه‌های دیگر فرق دارند» قابل پذیرش است اما ممکن است به جهات دیگری غیر از شهادت پدرشان این جمله را فرموده باشند.

۴. سرکار خانم نجمه سادات طباطبایی نیز وقتی درباره این خاطره مورد پرسش قرار گرفتند به شدت نقل مذکور را تکذیب کردند و گفتند: «خیر! اصلاً چنین حرفی صحت ندارد، وقتی آقای قدوسی شهید شدند، پدرم اصلاً در حال خود نبودند.»<sup>۱</sup>

۵. مرحوم علامه طباطبایی به دلیل لطافت روح و رقت قلبی که داشتند از شنیدن خبر شهادت شخصیت‌های برجسته و نزدیکان خویش بسیار متأثر می‌شدند. به طور مثال همسر ایشان نقل می‌کند که علامه طباطبایی بعد از شنیدن خبر شهادت آیت‌الله قاضی طباطبایی در آبان ۱۳۵۸ حالشان بد شد و فشارشان پایین آمد و ۲۴ ساعت طول کشید تا وضع جسمی‌شان به حالت طبیعی بازگشت. همچنین پس از شهادت آیت‌الله مطهری چنان اشک می‌ریختند که نمی‌توانستند جلوی آن را بگیرند.<sup>۲</sup>

گزارش نزدیکان و اعضای خانواده از حالات روحی و عاطفی علامه طباطبایی نشان می‌دهد که بسیار بعید است بلکه امکان ندارد، ایشان خبر شهادت فردی همچون شهید قدوسی را بشنوند و حزن قابل توجهی در چهره آن عالم بزرگوار مشاهده نشود. محمدحسین قدوسی (نوه مرحوم علامه طباطبایی) در تکذیبیه دوم خود به این مطلب اشاره کرده است: «چگونه ممکن است بزرگان قوم به تسلیت نزد او بیایند و او دم بر نیارد؟ فردی که گرفتار شدن بچه گربه‌ای او را به فغان می‌آورد، با چنین مسئله‌ای روبه‌رو شده و کسی اثری از آن ندیده؟»

۱. «دختر ارشد علامه طباطبایی: درباره رابطه امام و علامه طباطبایی خیلی سمپاشی کرده‌اند»، تسنیم، [tasnimnews.com](http://tasnimnews.com)، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷.

۲. گفت‌وگوی فارس با همسر علامه طباطبایی، خبرگزاری فارس، [farsnews.ir](http://farsnews.ir)، ۲۴ آبان ۱۳۹۴.

وقتی همسر علامه طباطبایی درباره چگونگی باخبر شدن ایشان از شهادت شهید قدوسی مورد سؤال قرار گرفت، پاسخ داد:

به حاج آقا نگفتم، اما خودشان فهمیدند... ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ (شهادت شهید قدوسی) و ۲۴ آبان ماه همان سال (وفات علامه طباطبایی). ما حاج آقا را از دماوند یکسره به بیمارستان قلب آوردیم، چون اصلاً حالشان مساعد نبود. من رادیو را باز کرده بودم که خبر شهادت آقای قدوسی را اعلام کردند. همین که خبر را شنیدم، رادیو را خاموش کردم. حاج آقا همان روز از حال رفت و سریع به بیمارستان قلب تهران بردیم. یک هفته بیمارستان بودند. بعد ایشان را به قم منتقل کردیم. دکترها ممنوع الملاقاتشان کردند و گفتند از ایشان سؤالاتی می کنند که برای مغزشان ضرر دارد. یک روز ناهار میهمان داشتیم و من پیش میهمان نشسته بودم. یک خانمی بود به همراه دختر شهید قدوسی. یک وقت دیدم حاج آقا من را صدا زد! وقتی میهمان بود صدا نمی زد، خودم سر می زدم. رفتم دیدم از خواب بلند شده اند و حال ندارند. قبا را عوضی پوشیده بودند و نمی توانستند دریاورند. من قبا را در آوردم و دوباره پوشاندم. دو قلوهای شهید قدوسی تقریباً دو سالشان بود و خیلی به من علاقه داشتند. حاج آقا به من گفت: «به بچه ها رحم کن و با بزرگترها مدارا.» سفارش این بچه ها را به دخترشان که همسر آقای قدوسی بود هم کرده بودند. ما فهمیدیم که حاج آقا دو دفعه سفارش بچه ها را کرده، می داند منتها نمی گوید. دخترش هم می گفت هر وقت من مشکی تنم بود، حاج آقا می گفت چرا مشکی پوشیدی؟ اما من دیگر می آمدم و او هم چیزی نمی گفت! خلاصه فهمیده بودند که آقای قدوسی را شهید کردند.

نویسنده متن مورد بحث، ذیل مصاحبه همسر علامه طباطبایی می نویسد:

از مصاحبه همسر محترم آقای طباطبایی به دست می آید که: اولاً حال آقای طباطبایی در ۱۴ شهریور ۶۰ در دماوند بحرانی شده، به همین دلیل یک هفته در بیمارستان قلب تهران بستری شده است و سپس برای گذراندن دوران نقاهت به قم منتقل شده است. ثانیاً بنابر این مصاحبه، پزشکان ایشان را ممنوع الملاقات کرده بودند. با توضیحات بعدی مشخص می شود که این ممنوع الملاقاتی مشروط بوده است، نه مطلق. به این دلیل ملاقات ها ممنوع شده بود که «از ایشان سؤالاتی می کنند که برای مغزشان





ضرر دارد»، پس ملاقات با اعضای خانواده یا شاگردان و ارادتمندان که سؤالاتی از ایشان نکنند منع نشده بود. ثالثاً ایشان برای رعایت حال بیمار خبر ترور و درگذشت علی قدوسی را به آقای طباطبایی نداده اما اذعان کرده که ایشان «فهمیده بودند که آقای قدوسی را شهید کردند.»<sup>۱</sup>

استناد وی به این خاطره نیز دارای چند اشکال است:

۱. ما در این زمینه بیش از یک روایت نداریم و راوی اصلی هر دو روایت همسر مکرمه علامه طباطبایی است.

۲. به قرینه خاطره قبلی، مشخص می‌شود که اذعان همسر مکرمه علامه طباطبایی به خبر داشتن ایشان از شهادت مرحوم آیت‌الله قدوسی حدسی بوده و نه حسی. گویا ایشان از توصیه‌های علامه طباطبایی نسبت به تربیت نوه‌هایشان به این نتیجه رسیدند که علامه از شهادت شهید قدوسی خبر داشته است. پیش‌تر گفتیم که این قرینه برای اثبات مطلب کفایت نمی‌کند.

۳. به هر حال، از مجموع این خاطره‌ها به دست می‌آید اطرافیان برای رعایت حال علامه طباطبایی از رسیدن اخبار ناگوار به ایشان جلوگیری می‌کردند؛ تا جایی که دختر ایشان خبر شهادت همسر خود را به ایشان نداده است و ایشان نیز هیچ‌گاه به دختر خود درباره شهادت شهید قدوسی چیزی نگفته است. از سوی دیگر اینکه علامه طباطبایی از شهادت شهید قدوسی خبر داشته تأثیری بر اثبات درستی خاطره کدیور ندارد. مهم این است که با مراقبتی که از روابط علامه طباطبایی شده، این مسئله هیچ‌گاه در گفت‌وگوهای علامه طباطبایی مطرح نشده است.

### راوی دوم: سید مصطفی محقق داماد

یکی از کسانی که خاطره مورد بحث را به نقل از وی مطرح کرده‌اند جناب آقای سید مصطفی محقق داماد است. نویسنده و مروج خاطره مخدوش، در یادداشت خود چنین می‌نویسد: «این واقعه را نخستین بار مستقیماً از محمدحسین قدوسی فرزند شهید قدوسی و برای بار دوم از سید مصطفی محقق داماد، رئیس وقت سازمان بازرسی کل کشور از حاضرین در جلسه فوق مستقیماً شنیدم.» اولین خلط تاریخی کدیور نیز همین جا روشن می‌شود، چرا که اساساً سازمان بازرسی کل کشور در تاریخ ۵ آذر ۱۳۶۰ تأسیس شده است.<sup>۲</sup> در زمان حیات علامه طباطبایی سازمانی به نام بازرسی کل کشور وجود نداشته که سید مصطفی محقق

1. Kadivar.com- ۱۳۹۵/۶/۱۵

۲. کیهان، ۵ آذر ۱۳۶۰، ص ۱۳.

از مجموع خاطره‌ها به دست می‌آید اطرافیان برای رعایت حال علامه طباطبایی از رسیدن اخبار ناگوار به ایشان جلوگیری می‌کردند؛ تا جایی که دختر ایشان خبر شهادت همسر خود را به ایشان نداده است و ایشان نیز هیچ‌گاه به دختر خود درباره شهادت شهید قدوسی چیزی نگفته است

داماد رئیس آن باشد. این اشتباه در دو یادداشت بعدی نیز تکرار شده است.

جناب محقق داماد پس از انتشار یادداشت مورد مناقشه موضعی نگرفت. عدم موضع‌گیری جناب مصطفی محقق داماد موهم تأیید این خاطره توسط اوست. لکن باید توجه داشت که مروج این خاطره مخدوش قبل از تکذیب راوی، خود به خلاف بودن نقل خویش اعتراف کرده است و

اساساً نیازی به تکذیب راوی ادعایی نیست. با توجه به جایگاه و شخصیت جناب محقق داماد چنین می‌نماید که وی از ورود به مباحث سیاست‌آلود اجتناب دارد و نمی‌خواهد در این باره نفعاً یا اثباتاً موضعی بگیرد. البته همین جا باید از جناب محقق داماد درخواست کنیم که انتشار عمومی این مطلب باعث شده تا سکوت جناب آقای محقق داماد نکته‌ای مبهم و سؤال‌برانگیز باشد. جناب آقای محقق داماد باید بدانند که با خاطره مخدوشی که از زبان ایشان منتشر شده، در موضع اتهام قرار گرفته و عدم موضع‌گیری شفاف وی از هیچ توجیهی برخوردار نیست. خصوصاً که مروج این خاطره، وی را دوست خود معرفی کرده و با همین کار بر ابهام سکوت محقق داماد افزوده است.

نکته مضحک ماجرا آنجاست که مروج خاطره، بعد از تکذیب محمدحسین قدوسی نقل خود را تنها به محقق داماد مستند کرده و وقتی با اشکال خبر واحد بودن این نقل روبه‌رو شده، می‌گوید: «خبر واحد ثقه یادشده به شکل مستفیض یا متواتر نقل شده است.»<sup>۱</sup> این تعبیر نشان از قلت دانش حوزوی این فرد است، چرا که طلاب مبتدی نیز می‌دانند که شرط تواتر و استفاضه، تکرر نقل در تمام طبقات روایت است. بنابراین، اگر خبر واحد در طبقات بعد به صورت مکرر نقل نشود به آن متواتر یا مستفیض نمی‌گویند. محمدحسین قدوسی نیز در تکذیب دوم خود با ادبیاتی دیگر به این ادعای کدیور این گونه اعتراض می‌کند:

این کلام نه اکنون، که سال‌هاست در زبان‌ها جاری و ساری است. اما این نه تنها بر وثاقت آن نمی‌افزاید بلکه نشان‌دهنده چگونگی این اشتباه رایج است. گاه گفته‌ای چنان با ذهن و روان مردمان آمیخته می‌شود که انگار خود، آن را شنیده و دیده‌اند؛ تا جایی که باور می‌کنند که ناقل خود

1. Kadivar.com- ۱۳۹۵/۶/۲۱





آنان می‌باشند. در این سال‌های طولانی از بسیاری از افراد - غیر از ناقلین مورد بحث - این مدعا را شنیده‌ام که ما به گوش خود از علامه شنیده‌ایم. ادعاهایی که هیچ کدام با دیگری امکان جمع شدن ندارد. متأسفانه مردم کشور ما در این مسئله سابقه طولانی دارند و موارد فراوانی می‌توان یافت که بسیاری فکر می‌کنند که خود آن را شنیده‌اند در حالی که سندی بر آن موجود نیست.»<sup>۱</sup>

### راوی سوم: مرحوم محمدرضا حکیمی

منتشرکننده خاطره محل بحث، بعد از تکذیب محمدحسین قدوسی و سکوت مصطفی محقق داماد، به سراغ راوی سومی برای این ماجرا رفته است. او به نقلی از کتاب عقلانیت جعفری، نوشته مرحوم محمدرضا حکیمی روی آورده است:

برخی ژرف‌نیندیش و ناآگاهانه‌نگر و دستخوش تشویش‌های ادراکی... فرآز آمدن «انقلاب اسلامی» ایران را، انگاره گرفته، و تأثیر پذیرفته، و بنیادیافته از اندیشه‌های فیلسوف عرفان مشرب جناب صدر المتألهین شیرازی (ره) و او می‌نمایند شاید با این نگاه که امام خمینی (ره) به مبانی صدرایی گرایش داشت... و ندانسته‌اند یا نخواستند بدانند که اگر جناب صدر المتألهین فیلسوفی سیاسی اجتماعی بود و ذوق فعال سیاسی داشت چرا مطالبی و کتابی (مانند فارابی و ابن‌سینا و ابوالحسن عامری) درباره فلسفه سیاسی نوشت؟ و اگر مبانی چند التقاطی صدرایی (که آمیزه‌هایی است از مطالب مشایی، اشراقی، رواقی، افلاطونی، ارسطویی، فلوطینی، فیثاغوری، تامسپیوسی، اسکندرانی، گنوسی...) و اقوال برخی از صوفیان، و با تأویل آیات و احادیث... می‌توانست زاینده جهش‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی و تحریک‌های انقلابی باشد، چرا از این پیش، آن همه صدرائیان به سبک‌ترین جنبشی دست‌نیازیدند... نزدیک و نزدیک‌تر بیاییم... چرا علامه طباطبایی (ره) استاد مسلم فلسفه، و مروج فلسفه صدرایی (البته به جز «معاد مثالی»)، نه تنها گامی در راه انقلاب و تأیید آن برداشت، بلکه با این حرکت و اقدام به شدت مخالف بود، و تعبیری تند از ایشان در این باره نقل شده است: «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است.»<sup>۲</sup>

1. Kadivar.com- ۱۳۹۵/۶/۲۱

۲. محمدرضا حکیمی، عقلانیت جعفری، قم، دلیل ما، ۱۳۹۰، ص ۱۲۳-۱۲۱.

همان‌طور که مشخص است مرحوم محمدرضا حکیمی این قول را خود شنیده‌اند، بلکه به نحو مرسل و مجهول با عبارت «نقل شده» آن را روایت می‌کنند. اصولاً اختلاف مبانی فکری و عدم ارتباط عمیق و گسترده میان محمدرضا حکیمی و علامه طباطبایی موجب شده تا شخصی همچون محمدرضا حکیمی نسبت به افکار و آرای ایشان از اطلاع کافی برخوردار نباشد. افزون بر این، مرحوم حکیمی در این نوشتار در صدد تبیین تاریخ و سیره سیاسی علامه طباطبایی نیستند و صرفاً در مقام ذکر شواهدی هستند که نشان می‌دهد صدراپی بودن و انقلابی بودن تلازمی ندارد. به تعبیر دیگر، مرحوم حکیمی در مقام مجادله به این قول استشهاد می‌کنند و نه برهان. همه می‌دانیم که در جدل تمسک به مقبول و مسلم و مشهور و غیر اینها مرسوم است. البته مرحوم حکیمی به مرسل و مجهول بودن این روایت اشاره دارد و در منظومه معارف شیعی، نقل‌های مرسل علی‌القاعده فاقد اعتبار هستند، مگر آنکه محفوظ به قرائن خارجی و داخلی باشد. در مورد جمله یادشده نیز با نقلی مرسل و منفرد مواجهیم. از این رو استناد این نقل به آقای محمدرضا حکیمی بی‌پایه و نارواست. گفتنی است میان جمله نقل شده «اولین شهید این انقلاب، اسلام بود» و عبارت نقل شده توسط حکیمی «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است» تفاوت‌هایی وجود دارد.

### محور دوم و سوم: زمان و مکان خاطره

نویسنده یادداشت‌های چهارگانه، در یادداشت اول خود زمان خاطره را چند روز بعد از ۱۴ شهریور می‌داند. او در یادداشت دوم، اواخر شهریور و دو ماه قبل از وفات علامه را زمان خاطره می‌داند، و در یادداشت سوم می‌گوید: اواخر شهریور و کمتر از دو ماه قبل از وفات این ماجرا رخ داده. او در یادداشت چهارم ادعا می‌کند این خاطره در نیمه اول پاییز ۱۳۶۰ اتفاق افتاده است. در این میان، نیمه اول پاییز ۱۳۶۰ به خودی خود از نظر تاریخی نقلی ضعیف محسوب می‌شود، چرا که این بازه زمانی از اول مهر تا ۱۵ آبان را شامل می‌شود و با توجه به اینکه علامه طباطبایی در ۲۴ آبان‌ماه از دنیا رفته است، روزهای پایانی عمر علامه طباطبایی را در بر می‌گیرد. لازم به ذکر نیست که مرحوم علامه بخشی از این تاریخ را در بیمارستان و بخشی دیگر را در منزل شخصی‌شان در قم بستری بوده‌اند.

در هر صورت نویسنده مورد نظر ادعا می‌کند که خاطره مزبور در نیمه اول پاییز ۱۳۶۰ در شهر دماوند رخ داده است. اما مکان یادشده برای وقوع این خاطره نیز از جهاتی مخدوش است. سند ناقل این جمله مخدوش، به نقل از همسر علامه طباطبایی به ذکر این مکان و زمان پرداخته در حالی که به گفته همسر علامه طباطبایی، ایشان از ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ دماوند





را ترک کردند و به بیمارستانی در تهران منتقل شدند و ظاهراً پس از ناامیدی از درمان در تهران، به قم رفتند و دیگر به دماوند بازنگشتند. مرحوم سید محمدحسین حسینی طهرانی (از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی) در کتاب *مهر تابان* درباره روزهای پایانی عمر علامه طباطبایی چنین نقل می‌کند:

[علامه طباطبایی] به جهت مناسب بودن آب و هوا، تابستان را در دماوند طهران اقامت جستند. و در همین مدت یکبار ایشان را به طهران آورده و در بیمارستان بستری نمودند؛ ولی دیگر شدت کسالت طوری بود که درمان بیمارستانی نیز نتیجه‌ای نداد تا بالاخره به بلده طیبه قم که محل سکونت ایشان بود برگشتند و در منزلشان بستری شدند؛ و غیر از خواص از شاگردان کسی را به ملاقات نمی‌پذیرفتند.<sup>۱</sup>

با این اوصاف هیچ شاهد تاریخی بر حضور علامه طباطبایی در نیمه اول پاییز ۱۳۶۰ در دماوند وجود ندارد، بلکه تمام شواهد بر خلاف آن است. در صورت وجود شاهی بر حضور علامه طباطبایی در تاریخ یادشده در منطقه دماوند، بر نویسنده یادداشت لازم است تا آن را ارایه دهد.

افزون بر این، در یادداشت چهارم ادعا می‌شود:

ذوالمجد طباطبایی قمی از وکلای دادگستری خانه ییلاقی در روستای جابان دماوند داشت. وی ذوق فلسفی داشت و به مدت هفت سال میزبان جلسات مباحثه هنری کربن و علامه طباطبایی در خانه خود بود.<sup>۲</sup>

این بخش از خاطره نیز دچار ابهام است. گفتنی است ذوالمجد طباطبایی قمی در منزل خود واقع در خیابان بهار تهران میزبان جلسات کربن و علامه طباطبایی بوده است.<sup>۳</sup> از سوی دیگر برخی از نزدیکان علامه طباطبایی همچون مرحوم آیت‌الله امینی نیز به این مطلب اشاره دارند که ایشان در تابستان ۱۳۶۰ مدتی در دماوند حضور داشتند، اما محل حضور علامه را منزلی اجاره‌ای می‌دانند که توسط برخی از شاگردان ایشان تهیه شده بود. آیت‌الله امینی اشاره‌ای به نام ذوالمجد قمی به عنوان میزبان علامه در دماوند نمی‌کنند.<sup>۴</sup>

۱. سید محمدحسین حسینی طهرانی، *مهر تابان*، نسخه الکترونیکی از سایت رسمی مرحوم طهرانی، ص ۱۳۰.

2. Kadivar.com- ۱۳۹۵/۸/۲۴

۳. روایت سید هادی خسروشاهی از داریوش شایگان، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، خاطره کریم مجتهدی از مترجمی مباحث علامه طباطبایی و هانری کربن، خبر آنلاین، ۲۵ آبان ۱۳۸۹، سید حسین نصر، به نقل از: سایت فرهیختگان ۱۴۰۰/۴/۷.

۴. *خاطرات آیت‌الله ابراهیم امینی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۹۲، ص ۱۱۷.



## محور چهارم: حضار

نویسنده و ترویج کننده خاطره محل بحث، خاطرات پر غلط و تکذیب شده خود را با ذکر شاهدان فرضی دیگری کامل می کند و می گوید:

برخی حضاران در این جلسه عبارت بودند از:

۱. علی محمد طباطبایی ذوالمجد قمی، فرزند حبیب الله، متولد ۱۲۹۸ قم، دکترای حقوق از دانشگاه ژنو، وکیل دادگستری، نویسنده و مترجم؛ میزبان جلسه.

۲. عیسی سپهبدی، متولد تهران ۱۲۹۶، دکتری فلسفه و زبان فرانسه از دانشگاه سوربن، استاد دانشگاه تهران، نویسنده و مترجم برخی آثار کربن.

۳. محمد تقی فلسفی (متولد ۱۲۸۷ تهران، متوفی ۱۳۷۷) واعظ شهیر.

۴. سید مصطفی محقق داماد (متولد ۱۳۲۴ قم)، مجتهد، دکترای حقوق از دانشگاه کاتولیک لوون بروکسل، رئیس سازمان بازرسی کل کشور (۱۳۷۰-۱۳۶۰)، عضو پیوسته فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران. از این افراد به استثنای فلسفی بقیه در قید حیات اند.

و همچنین یکی از کسانی که توسط ذوالمجد در همان سال ۱۳۶۰ از جزئیات جلسه مطلع شده، علی وکیل، قاضی موثق است که وی نیز در قید حیات است.

در ارزیابی این مدعا نیز اشکالات واضحی به نظر می رسد که لازم است نویسنده سطور فوق درباره آنها به طور شفاف پاسخ گوید:

۱. یکی از کسانی که کدیور از او به عنوان افراد حاضر در جلسه نام برده «عیسی سپهبدی» است. سپهبدی از نزدیک ترین چهره ها به مظفر بقائی بود که در زندگی سیاسی و تعیین خط مشی وی نقش حیاتی داشت.<sup>۱</sup> وی درباره بیوگرافی سپهبدی اطلاعاتی به دست داده که بسیار سست و در مواردی به صورت واضح خطاست. برای نمونه بر خلاف گفته محسن کدیور، عیسی سپهبدی در سال ۱۲۹۶ به دنیا نیامده بلکه تاریخ تولد دقیق او سال ۱۲۹۰ است.<sup>۲</sup> دیگر آن که محل تولد سپهبدی را شهر تهران ذکر کرده است. در حالی که او در شهر

۱. حسین آبادیان، زندگی نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، بهار ۱۳۸۶، ص ۴۰ و ۶۰.

۲. عبدالحسین نوائی و الهام ملک زاده (به کوشش)، دانشجویان ایرانی در اروپا، اسناد مربوط به قانون اعزام محصل، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲، ص ۴۳۳.





هیچ شاهد تاریخی بر حضور علامه طباطبایی در نیمه اول پاییز ۱۳۶۰ در دماوند وجود ندارد، بلکه تمام شواهد بر خلاف آن است

همدان به دنیا آمده است.<sup>۱</sup> گویا در این بخش، از سایت‌های غیر معتبری همچون قضاوت آنلاین بهره گرفته شده و این نشانگر آن است که ناقل روایت مورد مناقشه، برای نوشته‌های تاریخی خود از منابع سطحی و دم‌دستی و بی‌اعتبار استفاده می‌کند!!!

۲. شخص دومی که کدیور در میان حاضرین در جلسه مزبور از او نام برده است «علی محمد طباطبایی ذوالمجد قمی» است. که در منابع اینترنتی اطلاعات چندانی درباره زندگی این شخص در دست نیست و به همین دلیل راوی خاطره مخدوش، در مورد وی دچار اشتباهات فراوان شده است. گویا شخص مورد نظر وی، صاحبخانه خیابان بهار تهران است که مباحثات میان علامه و کربن در آن صورت می‌گرفت. گفتنی است نام دقیق این شخص، سید احمد ذوالمجد است که او به اشتباه آن را «علی محمد طباطبایی ذوالمجد» نامیده است. بنابر اظهارات خانواده محترم ذوالمجد، در تماس با نگارنده این یادداشت، اولاً منزل جابان دماوند متعلق به وی نبوده و ثانیاً سید احمد ذوالمجد طباطبایی در آن تاریخ به دماوند نرفته است و در چنین جلسه‌ای حاضر نبوده است. ثالثاً این فرد در سال ۱۳۷۳ (۲۲ سال قبل از خاطره موهوم منتشر شده) فوت کرده، و بنابر این، این ادعا که «از چهار نفر ذکر شده تنها یک نفر فوت کرده»، یقیناً خلاف واقع و نادرست است. پیش از این گفتیم که بنا به گفته خانواده مرحوم ذوالمجد خانه اجاره‌ای دماوند که علامه طباطبایی در ماه‌های آخر عمر شریفشان در آن حضور داشتند، مربوط به ذوالمجد قمی نیست. جهت مزید اطلاع باید اضافه کنیم که جناب آقای علی محمد طباطبایی ذوالمجد، اخوی آقا سید احمد بوده است و خاطره گو در ذکر نام این دو برادر، دچار خلط و خبط آشکار شده است!

۳. شخص سومی که از او به عنوان حاضر در جلسه یاد شده مرحوم فلسفی خطیب شهیر است. گفتنی است در هیچ یک از منابع تاریخی اشاره‌ای به ارتباط میان فلسفی و علامه طباطبایی نشده است و پیداست که ارجاع به کسی که از دنیا رفته، از اعتبار تاریخی تهی است. افزون بر این، در هیچ یک از مصادر معتبر، از مرحوم فلسفی به عنوان یک از شرکت‌کنندگان در حلقه موسوم به تأویل یاد نشده است و احتمال اینکه حضور ایشان در آن جلسه از سر اتفاق و تصادفی باشد، نیز بعید به نظر می‌رسد!

۴. شخص دیگری که از او به عنوان یکی از حاضرین در جلسه کذایی یاد شده، جناب آقای سید مصطفی محقق داماد است. عجیب آن که او در تمام مراحل یادداشت‌های کذایی، هیچ

واکنشی در نفی یا تأیید انتساب این نقل به خود بروز نداده است و نظر به اینکه منتشر کننده یادداشت‌های محل مناقشه نیز به خلاف گویی خود اعتراف داشته، می‌توان چنین استنباط کرد که سکوت جناب محقق داماد هیچ دلالتی بر تأیید مدعای وی ندارد. چون در این صورت، سکوت در برابر تهافت‌های وی نیز می‌تواند حمل بر تأیید و رضایت جناب محقق داماد شود که بعید است او به این گونه خلاف گویی آشکار راضی باشد! مطلوب آن است که آقای محقق داماد با موضع‌گیری صریح به کشف حقیقت کمک کند. اما تا آن هنگام، در ارزیابی نقل منسوب به او باید گفت: جناب سید مصطفی محقق داماد در سال ۱۳۶۰ فاضل جوانی بوده است و در این ایام در حدی نبوده که در محفل خصوصی علامه طباطبائی با بزرگان علمی شرکت داشته باشد. کما اینکه مشابه آن قبلاً گزارش نشده است. همچنین درباره سال‌های تصدی ریاست سازمان بازرسی کل کشور توسط ایشان باید گفت که وی تا سال ۱۳۷۳ در پست ریاست سازمان بازرسی بودند که به اشتباه سال ۱۳۷۰ ذکر شده است. این حجم از اغلاط تاریخی در چند یادداشت اینترنتی، نشان‌گر آن است که سایر مدعاها نیز تا همین پایه، سست و بی‌اعتبار است.

### محور پنجم: محتوا

خاطره مورد نظر از حیث محتوا و متن نیز مخدوش است. نوه مرحوم علامه طباطبائی به خوبی به این امر اشاره نموده است. او در فرای از تکذیبیه خود گفته است:

کسانی که علامه را از نزدیک درک کرده‌اند می‌دانند که اولین مشخصه او دقت در کلام و ظرافت در بیان و اعتدال در اندیشه بود و مواضع مهم خود را در عباراتی دقیق و حساب‌شده بیان می‌کرد و کلماتی که خوشایند اهل سیاست و مروجین اندیشه‌های جناحی است هرگز بر زبان او جاری نمی‌شد. چنین گفته‌ای علاوه بر آنکه از جهت سند و شواهد زمانی و مکانی و محتوا دارای مشکل است از جهت بیان نیز بارویه دقیق و حکیمانه او تطبیق نمی‌کند. کلمات روشن و دقیقی در مواضع مستند او وجود دارد که هر کدام دنیایی از معنی را افاده می‌کند و چرا ما با رهاکردن آنها به چنین شایعاتی رجوع کنیم که ارزش تبلیغاتی و سیاسی آن بیشتر از ارزش فکری آن است؟ آیا علامه چنین می‌اندیشیده که مثلاً شاگردان او مطهری و بهشتی و باهنر و مفتاح و داماد و نوه او شهید نیستند؟! توجه کنید که صحبت بر سر کلام حکیم دقیقی چون علامه است و نه یک روزنامه‌نگار و صاحب ابزار





### تبلیغی.

ارتکاز جناب محمد حسین قدوسی کاملاً بجا و صحیح است. ما برای تکمیل گفته ایشان خاطر نشان می‌سازیم که همگی، مصاحبه علامه طباطبایی درباره شهید مطهری را به خاطر دارند. آن مرد خدا در غم شهادت شاگرد خود می‌گریست و از سجایای علمی و اخلاقی او یاد می‌کرد. علامه طباطبایی در آن مصاحبه به صراحت از فقدان عزیز خود با تعبیر «شهادت» یاد کرده است. ما در اینجا برای اطلاع خوانندگان ارجمند از منویات علامه طباطبایی، عین عبارت ایشان را می‌آوریم: «سی و دو سال قبل و پیش از شهادت شهید مطهری، من از تبریز به قم پناهنده شدم.»<sup>۱</sup>

آن مظهر رحمت الهی، درباره کسانی که استاد مطهری را به شهادت رساندند دست به نفرین بلند کرده و می‌گوید: «خداوند کسانی که این طور جنایات را جایز می‌شمارند نابود کند». خواننده هوشمند می‌داند عبارت «این طور جنایات» شامل تمام جنایات‌های بعدی از جمله شهادت دیگر شاگردان ایشان می‌شود و شهادت شهید قدوسی نیز از همین قبیل است. بر این اساس معلوم می‌شود از نظر علامه طباطبایی، خون کسانی که در مسیر انقلاب اسلامی ریخته شده خون پاک شهادت است و کسانی که دستشان به این خون‌ها آغشته است و همچنین کسانی که به نوعی این افراد را مورد حمایت قرار می‌دهند مستحق نفرین و نابودی هستند. حال چطور ممکن است آن علامه دوران در شهادت شهید قدوسی چنان سخن سستی را به زبان آورده باشد؟ قضاوت در این باره بر خواننده منصف دشوار نخواهد بود.

### سخن پایانی

نوشتار حاضر در تاریخ ۴ آذر ۱۴۰۰ در قالب یادداشتی با عنوان «تاریخ‌سازی به سبک کدیور؛ خاطر‌سازی مجعول و بهتان به علامه طباطبایی (ره)» به قلم نگارنده در خبرگزاری تسنیم منتشر شد و بعد از انتشار این یادداشت، کدیور که با مستندات این یادداشت مچش باز شده بود، سخت به تکاپو افتاد!

او البته برخی از اغلاط فاحش در ادعای‌های دروغین قبلی خود را پس گرفت و تلاش کرد راوی اصلی خاطره مجعول یعنی آقای سید مصطفی محقق داماد را نیز با زیرکی تبرئه کند! انگار نه خانی آمده و نه خانی رفته! او تا قبل از یادداشت مذکور، ادعای مجعول خود را به خاطره‌گویی محقق داماد مستند می‌کرد اما بعد از افشای حقیقت، به نرمی از کنار نام محقق داماد عبور کرد و انگار نه انگار که در تمام این سال‌ها این بهتان بزرگ را از زبان وی

۱. توصیف علامه از شهید مطهری، مشرق، <https://www.mashreghnews.ir>، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۹.

نقل یا جعل کرده است!

کدیور وقتی با اشکال خبر واحد بودن نقل خود از زبان محمد حسین قدوسی روبه‌رو شده، می‌گوید: «خبر واحد ثقه یاد شده به شکل مستفیض یا متواتر نقل شده است.» این تعبیر نشان از قلت دانش حوزوی این فرد است، چرا که طلاب مبتدی نیز می‌دانند که شرط تواتر و استفاضه، تکرر نقل در تمام طبقات روایت است

در کنار این عقب‌نشینی رسوا، کدیور تلاش تازه‌ای را برای اثبات همان بهتان پیشین آغاز کرد. او حدود یک هفته بعد از این یادداشت و بدون آن که جسارت و جرأت باز نشر این متن انتقادی در کانال و سایت خود را داشته باشد، از طریق صفحه شخصی‌اش در اینستاگرام به صورت زنده با ادبیاتی آکنده از عصبانیت

و اضطراب به دفاع از خود پرداخت اما در اقصاع مخاطبانش موفق نبود. وی همچنین در سلسله یادداشت‌های دیگر تلاش کرد با شلوغ کردن فضا و تولید روایت‌های سیاه از رابطه علامه طباطبایی و انقلاب اسلامی، به نوعی بهتان پیشین خود به علامه را بار دیگر القا کند و آن نحو موضع‌گیری دور از شأن از علامه را نتیجه رابطه تقابلی علامه با امام جلوه دهد. یادداشت‌های متناقض و آشفته کدیور به ترتیب در تاریخ‌های ذیل منتشر شد:

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۱-۲۷ آذر ۱۴۰۰

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۲-۲ دی ۱۴۰۰

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۳-۲۷ دی ۱۴۰۰

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۴-۱۶ بهمن ۱۴۰۰

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۵-۳ اسفند ۱۴۰۰

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۶-۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۱

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۷-۳۱ خرداد ۱۴۰۱

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۸-۱۵ تیر ۱۴۰۱

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۹-۱۰ مرداد ۱۴۰۱

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام ۱۰-۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۲

او همچنین برای یار کشتی جهت تقویت روایت مخدوش خود، بسه مصاحبه با برخی چهره‌های زاویه‌دار و فرزندان برخی شاگردان علامه (که در قید حیات نیستند و راه برای هر گونه صحت‌سنجی نسبت‌هایی که به آنها داده می‌شود بسته است) نیز پرداخت و آن را با عناوینی منتشر ساخت.

از آن جمله می‌توان به گفت‌وگوی کدیور با سید حسین نصر در تاریخ ۹ دی ۱۴۰۰ اشاره کرد که نصر ادعا می‌کند قبل از خروج از ایران آن جمله‌گذاری مجعول را در نفی انقلاب





اسلامی از علامه شنیده است! این در حالی است که سید حسین نصر در ۱۶ دی ۱۳۵۷، یعنی پیش از فرار شاه! از ایران خارج شده بود! جالب آن که از مدت‌ها قبل از خروج از ایران نیز با علامه جلسه‌ای نداشته است!

حال در شرایطی که هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده، چطور علامه چنین جمله‌ای را در مورد نهضت و انقلابی که به پیروزی نرسیده به کار برده‌اند؟! وقتی انقلاب به ثمر ننشسته، موضوع مدعا منتفی است.

در سال‌های اخیر و در غیبت تولید نقدهای عالمانه توسط تاریخ‌نگاران متعهد، این سنخ دروغ‌سازی و تحریف‌گری به اصل ثابت در تولیدات جریان‌های معاند تبدیل شده و مع‌الأسف در ذهن برخی مخاطبان کم‌اطلاع اثر منفی بر جای گذاشته است.

گفتنی است اگرچه بسیاری از مطالب یادداشت‌های انفعالی و عجولانه اخیر کدیور مصداق واقعی «رطب و یابس بافی» است و اساساً ارتباطی با محل بحث ندارد، اما نقد و بررسی تفصیلی یادداشت‌های فوق در جای خود ضروری است.

ان‌شاءالله به شرط توفیق و حیات، در مقاله‌های بعدی، سایر مدعاهای دروغین کدیور نیز مورد ارزیابی علمی قرار می‌گیرد تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد!

والسلام علی من اتبع الهدی